

کتاب مقدس برای کودکان  
تقدیم می کند



شاهزاده  
ای که چوپان  
می شود



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: M. Maillot; Lazarus

بازگویی از: E. Frischbutter; Sarah S; Alastair P.

مترجم: Amir Dehnaei

ناشر: Bible for Children

[www.M1914.org](http://www.M1914.org)

©2021 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ  
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



یک روز موسی  
دید که یک مصری  
برده ای عبرانی  
را کتک میزند.



اگرچه موسی مثل شاهزاده  
ای در سرای فرعون  
رشد کرده و آموزش  
دیده بود، بیشتر یک  
عبری بود.  
او باید به  
برده کمک



می کرد.



به اطراف متمرکز شد تا مطمئن شود کسی  
نگاه نمی کند، موسی به صاحب ظالم برده  
حمله کرد. در ادامه درگیری، موسی مصری  
را کشت. او سریع جنازه

را دفن کرد.



روز بعد، موسی دو عبرانی را دید که با هم  
گلاویز شده اند. او سعی کرد جلوی آنها را  
بگیرد. یکی از آنها گفت، "ایا می خواهی مرا  
هم مانند ان مصری بکشی؟"



موسی ترسید. همه فهمیده اند دیروز چه  
کردم. فرعون فهمیده است. موسی باید فرار  
میکرد. او به سرزمین مدیان رفت.



در حالی که موسی خوب استراحت کرده  
بود، هفت دختر کاهن مدیان آمدند که برای  
گله پدرشان از چاه آب ببرند.





بقیه چوپانها سعی کردند آنها را از چاه دور  
کنند. موسی از آنها محافظت و کمکشان کرد.



یترون پدر دخترها، فریاد زد که "زود به خانه برگشته اید." وقتی دخترها توضیح دادند، او گفت: "ان مرد را به اینجا بیاورید."

و موسی با یترون  
زندگی کرد.



در مصر، فرعون در  
گذشت. قوم خدا  
عبرانیان، هنوز برده



بودند و رنج

انها شروع شده

بود! و برای کمک، به

درگاه خدا دعا میکردند.



موسی این را نمیدانست، اما خدا  
نقشه داشت که از او برای کمک  
به عبرانیان برده گرفته شده  
کمک کند. چهل سال از  
وقتی که موسی مصر را  
ترک کرده بود می گذشت.

او چویان گله

یترون بود. اما او باید قوم  
خود در مصر را ترک می کرد.



یک روز بوته ای شعله  
ور توجه موسی را جلب  
کرد. اما شعله بوته را  
نمی سوزاند.



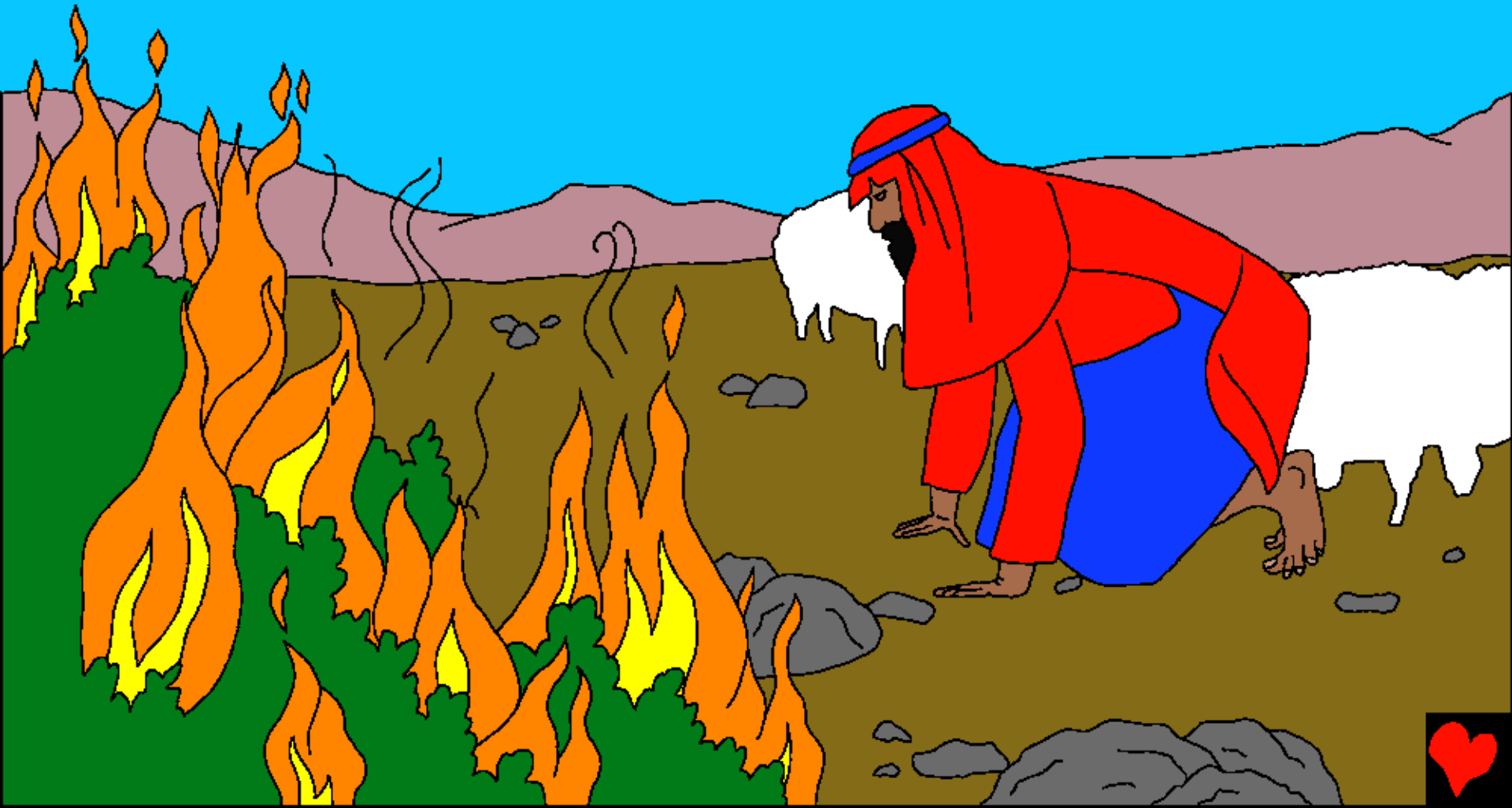
موسی تصمیم گرفت  
بیند چطور چنین چیزی  
ممکن است.



وقتی موسی نزدیک شد، خدا از بیرون بوته  
اورا صدا زد. به موسی گفت: "موسی!"، "من  
اینجا هستم." خداوند گفت: "تزدیک تر نیا".



"صندلهایت را از پایت بیرون بیاور، زیرا جایی  
که ایستاده ای زمین مقدس است."





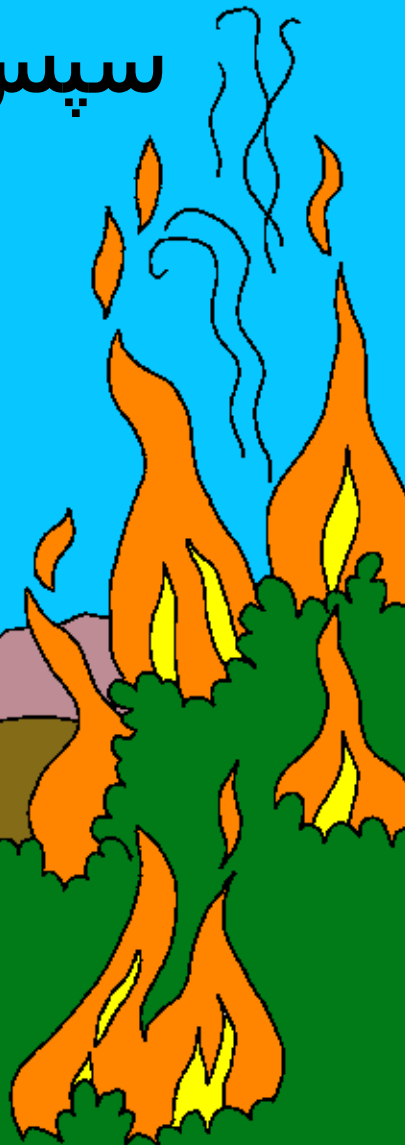
خداوند گفت: "من تو را نزد فرعون  
می فرستم تا قوم مرا از مصر  
بیرون اوری." اما موسی  
از رفتن می ترسید.



سپس خدا قدرت عظیم خود را به موسی

نمایان کرد. او عصای موسی

را به مار  
تبدیل کرد.



وقتی موسی، مار را از دمش بلند کرد دوباره  
تبدیل به عصا شد. خداوند  
معجزه ای  
دیگر نشان داد.



او فرمان داد، "دستت را درون ردایت ببر."  
موسی انجام داد. دست او از لکه های

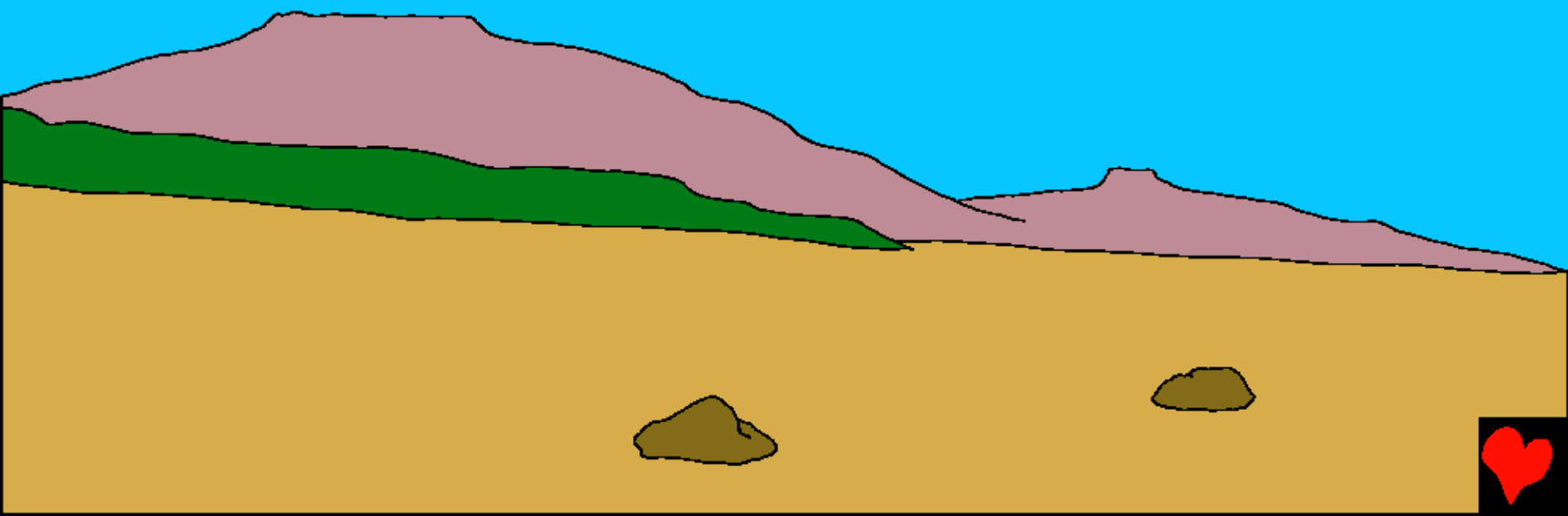
پوستی سفید  
گشت.



وقتی این کار را دوباره انجام داد، دستش  
دوباره سالم گشت.



موسی هنوز اعتراض می کرد. او به خدا گفت  
: "من خوب صحبت نمی کنم." خداوند  
خشمگین شد. او گفت: "من از برادرت هارون  
استفاده خواهم کرد، تا کلماتی را که به او  
می گویی بیان کند."



موسی به یثرون برگشت،  
وسایل خود را برداشت و  
انجا راه سمت مصر ترک  
کرد.



خداوند به برادر موسی هارون، اجازه داد که  
در کوه با موسی ملاقات کند.  
موسی همه چیز را درباره  
نقشه خداوند برای نجات  
قوم عبرانیان از  
دست مصریان  
را به هارون  
گفت.





با هم، اتفاقات جدید را  
برای رهبران عبرانیان  
انجام دادند. وقتی موسی  
معجزات را به رهبران  
عبرانیان نشان داد،  
انها فهمیدند که  
خداوند کمکشان  
خواهد کرد.  
همه با هم،  
مشغول عبادت  
شدند.



موسی و هارون با شجاعت به  
نزد فرعون رفتند. آنها به او گفتند:

"خداوند ما

میگوید،

اجازه

بده

که

قوم

من

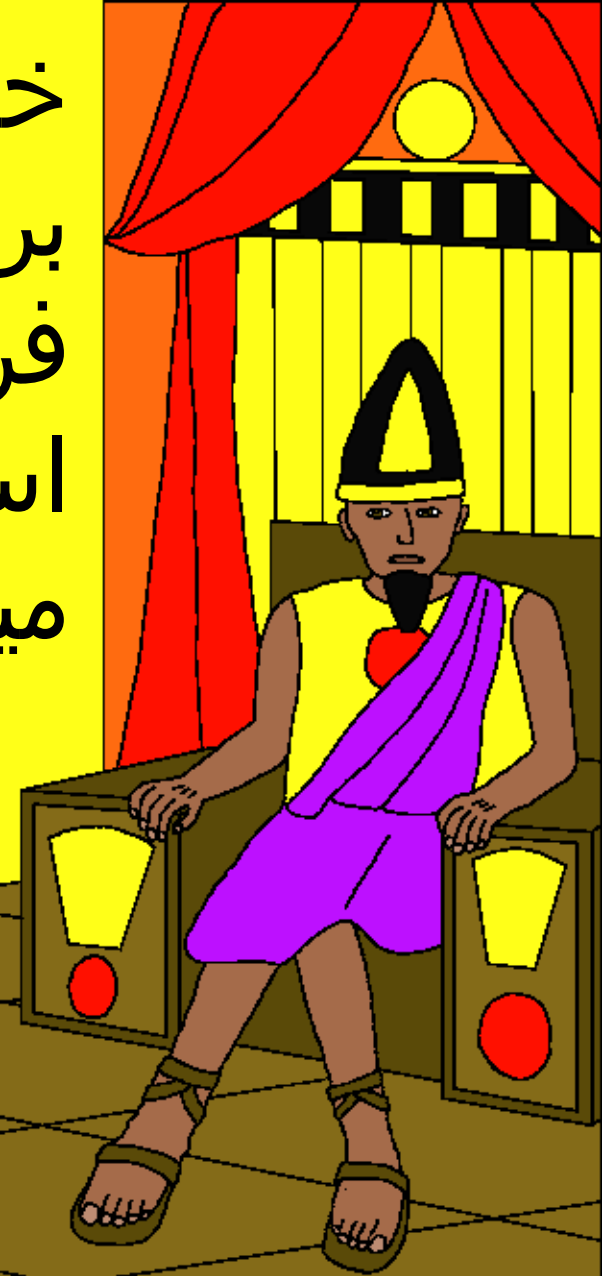
بروند."



فرعون جواب داد، "من اجازه  
نخواهم داد که اسرایلیان بروند."  
او از خداوند اطاعت  
نکرد.



خداوند باید از قدرت عظیم خود  
برای عوض کردن طرز فکر  
فرعون  
استفاده  
میکرد.



شاهزاده ای که چوپان می شود  
داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

خروج 2-5

"کشف کلام تو نور می بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰



پایان



داستانهای کتاب مقدس با ما در  
بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را آفرید  
و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم  
کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند. مجازات گناه  
مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که  
پسر یگانهٔ خود را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر  
بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از مرگ  
دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به  
عیسی ایمان بیاوری و از او بخواهی که گناهان تو را  
ببامرزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو خواهد  
شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.



اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب  
این دعا را بکن: عیسای عزیز من ایمان دارم که تو  
خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای  
گناهان من بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش  
می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و گناهان مرا  
پبخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و  
برای همیشه با تو زندگی کنم. کمک کن تا به  
عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم  
و برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه  
دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

